

مطالعه تطبیقی انقلابهای ایران^۱

نیکی ر. کدی *

ترجمه: فردین قریشی **

اشاره: مقاله حاضر ترجمه فصل ششم کتاب نیکی کدی با عنوان ایران و دنیای مسلمانان: مقاومت تا انقلاب است که برای آشنایی بیشتر با نحوه نگرش تحلیلگران غربی درباره انقلاب اسلامی به فارسی برگردانده شده است. به نظر می‌رسد برخی از کاستیها و اشتباهات تحلیلی که احياناً در این نوشتار راه یافته است، ناشی از عدم آشنایی نزدیک مؤلف با مسائل ایران و انقلاب اسلامی و نیز استفاده او از برخی منابع تحلیلی که نتوانسته‌اند جانب انصاف را رعایت کنند می‌باشد. ولی به هر حال انتشار چنین مطلبی جهت فراهم آوردن هر چه بیشتر زمینه گفتگو، نقد و تبادل افکار در حوزه مباحث انقلاب اسلامی سودمند به نظر می‌رسد.

انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ ایران علاوه بر ویژگیهای منحصر به فرد، دارای ویژگیهایی است که نیازمند تحلیل مقایسه‌ای است. این مقاله به دو نوع بحث مقایسه‌ای خواهد پرداخت:

- ۱- در ابعاد داخلی، مقایسه با شورشها و نهضت‌های انقلابی دیگر از سال ۱۸۹۰ به بعد،
- ۲- در ابعاد خارجی، مقایسه با دیگر انقلابهای بزرگ جهان، با بکارگیری آن دسته از تئوریهای انقلاب که با مورد ایران مطابقت می‌کنند. انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ از دیگر انقلابهای بزرگ با توجه به محوریت یک ایدئولوژی مذهبی ارتدوکس متفاوت است. همچنین این انقلاب با انقلابهای جهان سومی پیش از ۱۹۷۹ نیز، از باب شهر محور بودن

(* استاد رشته تاریخ دانشگاه کالیفرنیا.

** عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی انقلاب، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

آن فرق دارد.

مردم ایران که در زمان ثبات عموماً برای آشکار ساختن نارضایتی از صاحبان قدرت بی‌میل به نظر می‌آیند، در ۹۰ سال اخیر در شماری از قیامها و انقلابهای بزرگ درگیر شده‌اند. به استثنای برخی قیامهای بعد از جنگ جهانی اول در استانهای شمالی تمامی این شورشها به سراسر شهرهای بزرگ ایران و برخی مناطق قبیله‌ای محصورگسترش یافته‌اند. در واقع ایران، از نظر تعداد و عمق نهضت‌های شورشی و یا انقلابی در دنیای مسلمانان، هندو و یا غرب نظیری ندارد و تنها با چین، ویتنام و احتمالاً روسیه قابل مقایسه است.

دو انقلاب بزرگ ایران در قرن بیستم با ایده‌های رایج در باب انقلابهای مدرن تطابق چندانی ندارند. با وجود این تردیدی نیست که انقلاب اسلامی ۷۹-۱۹۷۸ براندازی تمام عیار سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی یک نظم قدیمی را فراهم آورد و اهمیت پیروزی مشروطیت ۱۱-۱۹۰۵ به لحاظ گسترش مشارکت و جایگزینی سیستم سیاسی، در حدی هست که بتوان بدان نام انقلاب نهاد. پاره‌ای دیگر از نهضتها نیز عناصر انقلابی داشته‌اند. قیام سراسری علیه اعطای امتیاز تنباکو به بریتانیا در ۹۲-۱۸۹۱، قیام در استانهای گیلان، آذربایجان و خراسان بعد از جنگ جهانی اول، شورش در آذربایجان و خراسان بعد از جنگ جهانی دوم، نهضت مردمی ملی کردن صنعت نفت تحت رهبری مصدق در ۵۳-۱۹۵۱، و تظاهرات عمومی ضد حکومتی اوایل دهه ۱۹۶۰، همگی شامل تلاشهایی برای براندازی سلطه خارجی بر اقتصاد ایران و برپایی یک جامعه و دولت مستقل بودند.

کوشش برای مقایسه معنادار بین شورشهای مختلف ایران و همچنین مقایسه آنها با قیامهای سایر کشورهای مسلمان و غیر مسلمان مستلزم قراردادن نهضت‌های ایران قرن بیستم در چهارچوب تاریخ جدید ایران است. در دوره سلطنت قاجار (۱۹۲۵-۱۷۹۶)، ایران به طور فزاینده‌ای تحت نفوذ و سلطه اقتصادی غرب بویژه بریتانیای کبیر و روسیه

قرار گرفت. قدرتهای غربی در ایران نیز همانند بسیاری از کشورهای جهان سومی خواهان انعقاد قراردادهایی بودند که عوارض گمرکی را به ۵٪ محدود می‌کرد، بدین ترتیب منطقه تجاری مناسبی برای واردات کالاهای غربی فراهم می‌آمد که اغلب منجر به فروش ارزان محصولات صنعتی کارگاهی ایران می‌گشت. هر چند در سال ۱۸۷۵ فرش به یک محصول صادراتی عمده ایران تبدیل شد، اما رشد صادرات فرش به بهای سقوط تولید سایر پیشه‌وران و جابه‌جایی (حرفه‌ای) متعاقب آن و نارضایتی دیگر صنعتگران بود.

کاهش صادرات صنایع دستی ایران تا حدی با افزایش صادرات کشاورزی بویژه تریاک، پنبه و میوه‌جات و خشکبار جبران گردید. تجاری شدن کشاورزی و فرش که در دوره پهلوی نیز تداوم یافت (۷۹-۱۹۲۵) موجب افزایش قشربندی اقتصادی میان صاحبان زمین و آب و کارگاهها از یک سو و آنهایی که برای این افراد کار می‌کردند از سوی دیگر گردید. وجود بهبود عمومی وضعیت یا افزایش رفاه پریشی است که پژوهشگران دوره قاجار درباره آن اتفاق نظر ندارند، اما افزایش قشربندی و آسیب‌پذیری روستاییان در مقابل قحطی - که به دلیل وابستگی آنها به زمین زیرکشت محصولات تجاری، مانند تریاک که با روزگار بازار نامساعد مواجه بود حاصل آمده بود منابع نارضایتی جدیدی را برای روستاییان فراهم آورد و همانند مسأله از دست رفتن موقعیت پیشه‌وران به شکایات ساکنین شهرها یاری رسانید. به هر حال ایران به طرز متفاوتی از کشورهای چوون مصر و ترکیه عمل کرد، چرا که در کشورهای مزبور اروپاییان بیشتری ساکن بودند و این کشورها با اروپا تجارت بیشتری داشتند، در حالی که در ایران ساختار بازار بومی عمدتاً دست نخورده باقی مانده بود. تجار ثروتمندی که به صادرات و واردات اشتغال داشتند و بازرگانان متمول محلی در تمام انقلابهای ایران نقش مهمی ایفا کرده‌اند.

سلاطین قاجار برای تقویت دولت و ارتش، جهت مقاومت در برابر تجاوزات فراوان

دولتهای غربی و یا دولتهای همسایه در مقایسه با حکام کشورهای چوَن ترکیه، مصر و یا تونس اقدام چندانی نکردند. ترکیه تلاشهایی را در آغاز قرن هجدهم برای تقویت ساختار نظامی، فنی و آموزشی خود به انجام رسانید. مرحله اول این تلاشها در اصلاحات سلطان محمود در دهه ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ به اوج خود رسید. مصر تحت رهبری محمد علی (پاشا)، تا موقعی که قدرتهای غربی محدودیتهایی را ایجاد کردند، دگرگونیهای قابل ملاحظه‌ای را در دوزمینة استقلال اقتصادی و قدرت نظامی حکومت در دهه ۱۸۴۰ به خود پذیرفت. ولی ایران توسعه متوازی نداشت. اصلاحات عمده ولی بیحاصل عباس میرزا ولیعهد (فتحعلی شاه، م. ۱۸۳۳) و صدر اعظمهایی چون امیرکبیر (م. ۱۸۵۱) و میرزا حسین خان سپهسالار (م. ۱۸۸۱) اثر چندانی در نوسازی ارتش، نظام اداری و سیستم آموزشی ایران بر جای ننهاده و تنها نیروی نظامی جدیدی که از سلسله قاجار باقی ماند نیروی اندک بریگارد قزاق تحت فرماندهی افسران روسی بود که در سال ۱۸۷۹ تشکیل شد.

قلت دگرگونی قابل درک است، چرا که ایران در مقایسه با کشورهای مدیترانه‌ای و خاورمیانه تماس بسیار کمی با غرب داشت و دارای سرزمینی خشک با جمعیتی پراکنده بود. بنابراین تمرکز بخشی به این کشور بسیار مشکل بود. سایر کشورهایی که وضعیت مشابهی داشتند (برای مثال افغانستان و مراکش) نیز به طور نسبی تمرکز و نوسازی اندکی در قرن نوزدهم به خود دیدند. سلاطین مجبور بودند قدرت خود را به گروههایی تفویض کنند که پیوند مستحکمی با مرکز نداشتند. در این میان قبایل صحرانشینی بودند (که اغلب در چهارچوب کنفدراسیونهایی عمدتاً با هدف نحوه ارتباط با قدرت مرکزی سازمان یافته بودند و توان بسیج، قدرت سواره نظام، زبان و فرهنگ متفاوت و موقعیت جغرافیایی آنها (که اغلب نزدیک مرزها بود) آنها را واحدهای نیمه مستقل ساخته بود. پیوند آنها با حکومت اغلب به پرداخت (خراج) سالیانه و یا وظایف نظامی در زمان جنگ محدود می‌شد. برخی از حکام یا خوانین محلی هر چند که حکومت مرکزی

کنترل فزاینده‌ای را بر آنها اعمال می‌کرد، قدرت قابل ملاحظه‌ای بویژه در دوره سلطنت ناصرالدین شاه (۹۶-۱۸۴۸) داشتند.^۱

فقدان تمرکزگرایی در ایران به قدرت فزاینده و نفوذ علمای شیعه نیز مرتبط می‌شد. در اوایل قرن نوزدهم، بعد از یک دوره تحول طولانی، مکتب اصولی یا اجتهادی علما بر مکتب رقیب اخباری چیره گشت. مکتب اخباری ادعا داشت که اعتقادات فردی را باید از قرآن و سنت حضرت رسول و ائمه دریافت کرد و نیازی به پیروی از راهنمایی مجتهدین یعنی کسانی که ادعای حق اجتهاد (کوشش برای استنباط نظریه صحیح) دارند وجود ندارد. اصولیون در مقابل مدعی بودند که هر چند مبانی اعتقادی در قرآن و سنت نهفته است، وجود مجتهدین ذیصلاحی جهت تفسیر دین برای مؤمنین ضرورت دارد. با رواج یافتن نظریه اصولی، بویژه در دوره مرجعیت عام شیخ مرتضی انصاری در اواسط قرن نوزدهم، هر مؤمنی لازم بود از فتاوی یک مجتهد زنده تبعیت کند و هنگامی که تنها یک مجتهد اعلم وجود داشت، فتاوی او بر مجتهدین دیگر اولویت می‌یافت.^۲ علمای اصولی موقعیت قویتری در مقایسه با علمای سنی دارند. چرا که مجتهدین غیر معصوم به عنوان مفسرین قصد و نیت دوازدهمین امام معصوم غایب شناخته می‌شوند.

علمای شیعه علاوه بر قدرت نظریشان که در سیاست، مذهب و حقوق تأثیر می‌نهاد، دارای قدرت اقتصادی و اجتماعی نیز بودند که باز بالغ بر قدرت علمای اهل سنت بود. علمای شیعه بر خلاف اکثریت علمای سنی مستقیماً مالیات مربوط به زکات و خمس را جمع‌آوری و هزینه می‌کردند. همانند برخی از علمای سنی، آنها اموال وقفی زیادی را در کنار داراییهای شخصی خود در اختیار داشتند، قضاوت عمدتاً تحت کنترل آنها بود، تعلیمات ابتدایی توسط آنها انجام می‌شد، بر رفاه اجتماعی نظارت می‌نمودند و حکام مکرراً سعی در جلب نظر آنها داشتند و حتی مبالغی نیز به آنها پرداخت می‌کردند. هر چند بسیاری از علما عموماً روابط حسنه‌ای با سلطنت داشتند ولی در برابر تعدیات قاجار به محدوده قدرت خود مقاومت کردند، در حالی که در بسیاری از دولتهای سنی،

علما به طور فزاینده‌ای تابع و زیردست حکومت گردیدند. برخی از علمای ایران برای دولت کار کردند، اما هر چه قرن نوزدهم سپری شد، منازعات بین علما و قدرتهای غیر دینی (سکولار) افزایش پیدا کرد.

استقلال نسبی علما، اتحاد آنها با بازار، پیشه‌وران، تجار و [...] را تسهیل نمود. بازار از دیر باز مرکز اقتصادی، اجتماعی و مذهبی شهرهای کوچک و بزرگ بوده است و حتی در زمانهای اخیر نیز جمعیت فراوانی را در برگرفته و سهم قابل توجهی در اقتصاد دارد. در دهه ۱۸۳۰ بازاریان در خصوص حجم عظیم واردات محصولات خارجی که منجر به تضعیف تولید و تجارت آنها می‌شد، نارضایتی خود را به دولت اعلام داشتند. با فرض وجود معاهداتی که تعرفه‌های گمرگی ایران را محدود می‌ساخت، برای زمامداران حتی اگر دارای توان بیشتری بودند، میدان عمل وسیعی وجود نداشت.

صرف نظر از اینکه اشخاص یا گروههای معینی در نتیجه فشار غرب بر ایران منتفع یا متضرر شده بودند، گروههای متنوعی، در جامعه وجود داشتند که دلایلی برای ناخشنودی از قاجار و تعدیات غرب داشتند. پیشه‌ورانی که موقعیت خود را از دست داده بودند آشکارا ناراضی بودند. حتی تجار موفق فکر می‌کردند که رفتار مطلوبتری با بازرگانان غربی می‌شود. برای مثال غریبها از عوارض جاده‌ای و مالیاتهای داخلی معاف بودند در حالی که تجار ایرانی باید چنین هزینه‌هایی را تقبل می‌کردند. علما با گامهای محدودی که سلسله قاجار به سوی غربی نمودن سبک آموزش برداشت و برای مثال به مسیونرها اجازه داده شد در ایران به مسیحیان تعلیم دهند، مخالفت کردند. آنها همچنین به گامهایی که در جهت اصلاحات و اعطای امتیاز به غریبها بود اعتراض نمودند. روستاییان عموماً چنان پراکنده و متأثر از کنترل زمینداران بر زمین و آب بودند که نتوانستند به سازماندهی جنبشهای نارضایتی بپردازند، گرچه آنهایی که مهاجرت کردند و به صورت کارگران فرودست شهری درآمدند در شورشهای شهری دوره قاجار و بویژه در انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ مشارکت نمودند.^۳

در میان ناراضیان قرن نوزدهم یک گروه کوچک اما در حال رشد روشنفکری نیز وجود داشت که بسیار از آنها موقعیتهای تجاری و یا حکومتی داشتند. این گروه راه و رسم غربی را آموخته بودند. غالباً دانش آنها از غرب به نحو غیر مستقیم یعنی از طریق مسافرت به هند، استانبول، مصر و یا به وسیله مهاجرت به نواحی ماورای قفقاز روسیه حاصل گردیده بود. صدها هزار ایرانی که بیشتر آنها کارگر بودند به نحو نیمه دائمی در ماورای قفقاز اقامت داشتند و گروه روشنفکران ایران را حمایت می‌کردند. تعدادی از ایرانیان تحصیلکرده، بویژه میرزا ملکم‌خان و سید جمال‌الدین افغانی به کشورهای فرانسه و انگلیس نیز مسافرت نمودند. آنهایی که به خارج از کشور رفتند عموماً با مشاهده اقتصاد غربی و توسعه سیاسی یکه خوردند، در نوشته‌های آنان راه و رسم غربی تحسین و حکام خود کامه، کارگزاران حقیر، روحانیون [...]، محاکم فاقد قانون و وضعیت نامطلوب زنان در ایران نقد شده است.^۴

همنویایی مکرر بازاریان و بسیاری از علما از یک سو و لیبرالها و رادیکالهای سکولار از سوی دیگر عمدتاً بر مبنای وجود دشمنان مشترک (یعنی سلطنت و حامیان خارجی آن بوده است تا توافق واقعی دیگری در خصوص اهداف. علما می‌خواستند قدرت خودشان را گسترش دهند و اسلام شیعی را با قاطعیت اجرا نمایند. لیبرالها و رادیکالها نیز در پی یک دموکراسی مستحکم و توسعه اقتصادی بودند و بازاریان می‌خواستند شرایط مطلوب برای اقتصاد خارجی و وضعیت رقابتی آن را در کشور محدود سازند. اتحاد بسیاری از علما، بازاریان و تعدادی از روشنفکران سکولار قدرت خویش را برای اولین بار زمانی نشان داد که شاه به یک تبعه بریتانیا امتیاز انحصاری خرید، فروش و صادرات تنباکوی ایران را اعطا نمود. این امتیاز به دنبال اعطای یکسری امتیازات به اروپاییان بود اما در این مورد چنین امتیازی محصولی را شامل می‌شد که به نحو وسیعی در ایران کشت و صادر می‌شد، سودمند بود و با تولیداتی که سابقاً بهره‌برداری نشده بود تفاوت داشت. زارعین و تجار با احساس تهدید نسبت به امرارمعاش خود و همچنین به

لحاظ عرق ناسیونالیستی برانگیخته شدند. اعتراضات فعال و اغلب توده‌ای در بسیاری از شهرهای ایران در سال ۱۸۹۱ که عمدتاً به وسیله علما و مشارکت بازاریان و بعضاً تشویق‌های پشت پرده روسها) رهبری می‌شد، زمانی به اوج خود رسید که استعمال توتون و تنباکو به نحو موفقیت آمیزی تحریم شد و در حکم محاربه با (حضرت) امام زمان تلقی گشت. شاه مجبور شد این امتیاز انحصاری را در اوایل سال ۱۸۹۲ لغو نماید.^۵ از ترکیب قیام تنباکو در سالهای ۹۲ - ۱۸۹۱ با نهضت‌های انقلابی و شورش‌های بعدی یک حرکت اساسی ضد امپریالیستی و ضد سلطه خارجی شکل گرفت. هر چند این حرکت در بسیاری از مستعمرات و دول وابسته دنیا به وجود آمد ولی حرکت ضد امپریالیستی در ایران در مقایسه با بسیاری از دیگر کشورهای خاورمیانه قویتر بود و در شکل شورشها و انقلابهای توده‌ای پدیدار شد. علی‌رغم اینکه بیگانگان در ایران در مقایسه با سایر کشورهای خاورمیانه کنترل مستقیم چندانی نداشتند، مردم ایران در مقابل سلطه خارجی بیش از مردم اغلب کشورها مقاومت نمودند. مقاومت ایرانیان در مقایسه با افغانستان کمتر به شکل آشکار و نظامی بود. در افغانستان همانند ایران دوره‌هایی از همزیستی با خارجیان جای خود را به دوره‌هایی از شورش‌های فعال سپرد، اما حس ضد خارجی ایرانیان همواره قوی بوده است.

در میان سرزمینهایی که در موج اولیه فتوحات مسلمین تحت انقیاد درآمدند، ایران تنها منطقه بزرگی بود که زبان و بخش بزرگی از فرهنگ باستانی خویش را حفظ کرد. این فرهنگ البته به نحو قابل ملاحظه‌ای به وسیله اسلام تعدیل یافت. تشیع، مذهب دولتی ایران از سال ۱۵۰۱ در مقایسه با مذهب تسنن مقاومت بیشتری در برابر نفوذ خارجی از خود نشان داد. بخشی از قدرت شیعه در این رابطه در اصرار آن بر پاک بودن به لحاظ شرعی نهفته است (ممنوعیت تماس فیزیکی با کفار، جلوگیری از ورود کفار به مساجد و زیارتگاهها و امثال آن). برای بسیاری از ایرانیان افزایش نفوذ اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی غریبها عمدتاً به مثابه غصب حقوق مؤمنین تلقی می‌شد. بدین ترتیب هر

چند، نوع نارضایتی گروه‌های مختلف متفاوت بود، خشم و انزجار اقتصادی، سیاسی و مذهبی در هم تنیده می‌شد. حکومتها که به مثابه خادم کفار خارجی محسوب می‌شدند تقریباً به اندازه خود خارجیا مقصر تلقی می‌شدند. ایرانیان حکومت خود را مسئول غارتگریهای غرب می‌دانستند و این امر در تحولات سال ۱۸۹۱، در انقلاب مشروطه ۱۱-۱۹۰۵، ملی شدن صنعت نفت ۵۳-۱۹۵۱ تحت رهبری مصدق، تظاهرات ۱۹۶۳ در خصوص (امام) خمینی، و انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ خود را نشان داد.^۶ نمونه‌های مشابهی نیز در جاهای دیگری بویژه در میان اخوان المسلمین و سایر گروههای نظامی مسلمان در کشورهای عربی و جاهای دیگر مشاهده گردید. اما در ایران این مسأله پیروان انقلابی فراوان و گسترده‌ای جذب کرده بود. حمله به هر رژیمی که اجازه دخالت غرب در ایران را می‌داد به نحو قاطعی توسط نمایندگان مورد احترام علمای سنتی و بازار مورد تأیید قرار می‌گرفت. بخشی از نیروی مقاومت ایرانیان در برابر غرب از باور دیرپایی سرچشمه می‌گرفت که مطابق آن کفار غربی در صدد تضعیف ایران و اسلام بودند. برای بسیاری، تشیع و ملی‌گرایی اجزای یک کل واحد بودند.

دو نهضت (مهم) ایران در قرن بیستم که آشکارا شایسته عنوان انقلاب می‌باشد (انقلاب مشروطه ۱۱-۱۹۰۵ و انقلاب اسلامی ۷۹-۱۹۷۸) اهمیت این دیدگاه در بین ایرانیان را نشان می‌دهد. رویدادهایی که به اولین انقلاب ایران در این قرن منجر شد تا حدی نتیجه تداوم و تشدید قیام تنباکو در دهه ۱۸۹۰ بود. قدرت اقتصادی و سیاسی بریتانیا و روسیه بعد از سال ۱۸۹۲ به سرعت رشد کرد. پیروزی قیام تنباکو ۵۰۰۰ هزار یوند بدهی جهت پرداخت به کمپانی بریتانیا به لحاظ از دست دادن امتیاز انحصاری تنباکو به دوش ایران نهاد. در اول ماه می ۱۸۹۴، میرزا رضا کرمانی تحت تأثیر فعالیت‌های پان اسلامیتی سید جمال الدین افغانی در استانبول علیه شاه، ناصرالدین شاه را به قتل رساند. جانشین بیمار شاه مبالغه‌گفتنی را خرج دریاریان و مسافرت‌های پرهزینه به خارج از کشور کرد. مظفرالدین شاه پولهایش را از محل دو موردوام از روسیه که بر مبنای

اعطای امتیازات بیشتر اقتصادی به آن کشور دریافت شد به دست آورد. بریتانیا از روسیه عقب نماند و با به دست آوردن امتیازات بیشتر که در رأس آنها امتیاز داریسی قرار داشت این قضیه را تلافی کرد. امتیاز نفت داریسی به استخراج نفت خاورمیانه برای اولین بار بعد از اکتشاف آن در سال ۱۹۰۸ انجامید.

جنگ روسیه و ژاپن در سالهای ۵-۱۹۰۴ و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به نهضت اعتراض علیه حکومت (اپوزیسیون) در ایران که از سال ۱۹۰۱ در حال رشد بود نیرو بخشید. بعد از یک قرن شکستهای پی در پی آسیا، یک قدرت آسیایی، یکی از قدرتهای اروپایی را در هم شکسته بود و غرور آسیا را تقویت نموده بود، این احساس بویژه در کشورهای همچون ایران که نفوذ و فشار روسیه را تجربه کرده بودند قدرت زیادی داشت. عده زیادی اهمیت این امر را در این نکته می دانستند که تنها قدرت آسیایی که دارای قانون اساسی بود، تنها قدرت اروپایی را که قانون اساسی نداشت شکست داده بود و قوانین اساسی به عنوان «راز قدرت»، غرب تلقی گردید. در ایران همانند تعدادی از کشورهای آسیایی، رسالتی در باب قوانین اساسی و فضایل آن انتشار یافت و اخبار پیروزیهای ژاپن با شادمانی منتشر می گشت. انقلاب روسیه نشان داد که یک قیام توده‌ای ممکن است یک سلطنت استبدادی را تضعیف و وادار به پذیرش قانون اساسی نماید. همچنین جنگ روسیه و ژاپن و انقلاب روسیه، کشور روسیه را موقتاً از سیاست داخلی ایران بیرون کشید و این امر کسانی را به حرکت تشویق نمود که فکر می کردند در صورت تهدید سلسله قاجار، روسیه مداخله خواهد کرد.^۷

انقلاب مشروطه در اواخر ۱۹۰۵، زمانی که تجار آبرومند قیمت قند را به دلیل افزایش قیمت‌های بین‌المللی افزایش دادند، آغاز گردید. چرا که تجار کتک خوردند و شورش در خیابانها برافزاد. زمانی که عده‌ای از علما بست نشستند، شاه قول تأسیس یک عدالتخانه و اعطای امتیازاتی دیگر را داد ولی وعده او عملی نشد و شورش جدیدی در سال ۱۹۰۶ برپاگشت و با بست نشستن مجدد علما در قم و بست نشستن ۱۲ هزار نفر

بازاری در سفارت بریتانیا نهضت بالا گرفت. بدین ترتیب پادشاه قول به پذیرش یک قانون اساسی داد و نمایندگان مجلس انتخاب شدند. قانون اساسی ۷-۱۹۰۶ بر اساس قانون اساسی بلژیک تدوین گشت ولی شرطی اضافه گشت که مطابق آن کلیه قوانین از حیث سازگاری با شریعت اسلام می‌بایست به تأیید هیأتی مرکب از حداقل پنج نفر مجتهد می‌رسید. طراحان قانون اساسی قدرت واقعی را برای مجلس و هیأت وزیران منظور نمودند تا پادشاه.

زمانی که در سال ۱۹۰۸ مجلس طی کودتایی توسط شاه جدید یا محمد علی شاه بسته شد انقلاب به خشونت گرایید. فداییان و مجاهدین انقلابی علیه شاه در شمال کشور سر به شورش برداشتند و سپس همگام با قبایل بختیاری که از جنوب حرکت کرده بودند برای فتح تهران به سمت جنوب به راه افتادند. در دور دوم مشروطه بین میانه‌روها که توسط روحانیون رهبری می‌شدند و دموکراتها که برنامه‌هایی برای اصلاحات ارضی و اجتماعی داشتند شکاف افتاد. اما این بریتانیا و روسیه بودند که در سال ۱۹۱۱ تیر خلاص را به انقلاب زدند. روسیه اولیتماتومی به ایران داد و ضمن طرح پاره‌ای خواسته‌ها، درخواست نمود که ایران، مشاور امریکایی خود مورگان شوستر را که هوادار ملی‌گرایان بود برکنار نماید. بریتانیا نیز که در سال ۱۹۰۷ پیمان حسن روابط را با روسیه امضا کرده بود، از درخواستهای روسیه حمایت نمود. نیروهای روسیه و بریتانیا در ۱۲-۱۹۱۱ وارد ایران شدند و مجلس بسته شد.^۸

هر چند مجلس قوانینی در جهت اصلاحات اجتماعی، قضایی و آموزشی به تصویب رسانید، انقلاب عمدتاً سیاسی بود و از طریق ایجاد یک قانون اساسی و مجلسی به سبک غرب، به کاهش اختیارات پادشاه و قدرتهای خارجی مساعدت نمود. این موارد بهترین ابزار برای محدود ساختن خود کامگی به شمار می‌رفت. برخی از انقلابیون انتظار داشتند ایران و مردم آن قادر شوند راه و رسم اسلامی‌تر را بازگردانند، در حالی که برخی دیگر امیدوار بودند بیشتر غربی شوند. البته هدف هر دو اینها معطوف به رهایی

از سلطه غرب بود. در این انقلاب، بر خلاف انقلاب ۷۹-۱۹۷۸، برخی از رهبران روحانی یک ایدئولوژی سیاسی جدیدی را اتخاذ کردند. آنهایی که از انقلاب حمایت کردند از اینکه سهم زیادی از مناصب پارلمانی را به دست آورده و حق وتویی در خصوص قانونگذاری داشتند خشنود بودند. یکی از علما رساله‌ای در باب دفاع از مشروطه به عنوان بهترین حکومت ممکن در زمان غیبت امام غایب نوشت اما در خصوص اینکه این رساله در سطح وسیعی مطالعه شده باشد شواهدی در دست نیست.^۹ بسیاری از علما قانون اساسی را به عنوان ابزاری در جهت محدود ساختن قدرت شاه و افزایش قدرت خودشان پذیرفتند و برخی نیز با مشاهده قوانین و فرایندهای سکولاریستی از خواب غفلت بیدار گشته و خط و مشی انقلابی را رها کردند. هرگاه انقلاب ۱۱-۱۹۰۵ مسبق به تجربیات ریزتری بود (همانند قیام علیه امتیاز فراگیر بارون ژولیوس دو رویتر در سال ۱۸۷۲ و قیام تنباکو در سال ۱۸۹۱) انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ بر پایه خشم و انزجار و همین طور سازمانهایی بود که در اعتراضات و نهضت‌های قبلی شکل گرفته بودند. دوره بعد از جنگ جهانی دوم با پیدایش (جنبش) چپ مشخص می‌شود به ویژه حزب توده که مهمترین اقدامات آن برگزاری یک تظاهرات عمومی در خصوص میادین نفتی و دامن زدن به نهضت‌های خودمختاری طلب در آذربایجان و کردستان بود که مورد اخیر مقاصد منطقه‌ای جالب توجهی را آشکار ساخت. سپس نهضت ملی شدن صنعت نفت به جریان افتاد که احساسات عمیق ضد امپریالیستی را نشان می‌داد و با ملی شدن نفت در سال ۱۹۵۱ و دو سال نخست‌وزیری مصدق به اوج خود رسید. مصدق با کمک ایالات متحده و بریتانیای کبیر سرنگون شد. بعد از این تحولات بحران اقتصادی و سیاسی ۶۴-۱۹۶۰ را شاهدیم که نکته برجسته آن تظاهرات ۱۹۶۳ هست که منجر به کشته شدن افراد زیادی و همچنین تبعید رهبر مذهبی نهضت، آیت الله خمینی در ۱۹۶۴ گردید. حکومت پهلوی عکس سیاست‌های قاجار را به اجرا گذاشت و بعد از ۱۹۲۵، ایران در معرض نوسازی، سکولارسازی و تمرکزگرایی با

شتاب قرار گرفت. بویژه بعد از ۱۹۶۱، شاه رشد سریع صنایع کالاهای مصرفی را تشویق نمود و به خرید تسلیحات حتی فراتر از (ظرفیت) بودجه‌های در حال رشد و متکی به درآمدهای نفتی ایران اصرار ورزید و اصلاحات ارضی را که بر کنترل و سرمایه‌گذاری دولت در مزارع بزرگ و مکانیزه تأکید داشت به اجرا نهاد. روستاییان و عشایری که جایگاه خود را از دست داده بودند، به شهرها سرازیر شدند و در شهرها قشر کارگران فرودست (Sub - Proletariat) را تشکیل دادند. مردم از سبک زندگی آبا و اجدادی جدا می‌شدند، فاصله فقیر و غنی زیاد می‌شد. فساد، شایع و کاملاً آشکار بود و پلیس مخفی با بازداشت‌های مستبدانه و اعمال شکنجه، (همه و همه) ایرانیان را در تمام سطوح در برابر رژیم قرار داد. حضور و نفوذ خارجیها وخامت بیشتری به اوضاع بخشید.

اقدامات شاه در جهت افزایش قیمت نفت آپک در سال ۱۹۷۳، به شکل مضحکی یکی از علل بسته شدن دست و پای وی گشت. او پول نفت را در جهت افزایش افراطی سرمایه‌گذاری و خرید تسلیحات که اقتصاد قادر به تحمل آن نبود به کار گرفت. ایران با تورم، کمبود و افزایش مهاجرت از روستا به شهر به نحو لجام گسیخته‌ای مواجه گشت که با مسائل دیگری در هم آمیخته بودند. هنگامی که درآمدهای نفتی بعد از ۱۹۷۵ کاهش یافت به لحاظ اقتصادی، تعهداتی بیش از حد توان بر دوش ایران قرار گرفت. شاه برای برقراری آرامش اقتصادی، جمشید آموزگار را در سال ۱۹۷۷ به نخست‌وزیری برگزید، اما گامهایی که او برای کاهش تورم برداشت دشواری و نارضایتی بیشتری را به بار آورد. تقلیل سازندگی که از قبل کاهش یافته بود، موج عظیم بیکاری را دامن زد که به طور اخص مهاجرین جدید شهرها را تحت تأثیر قرار داد و کاهش منابع مالی علما، نارضایتی آنها را افزون ساخت. در ۱۹۷۷ شاه تا حدی متأثر از اظهارات رئیس جمهور ایالات متحده، جیمی کارتر، عفو بین‌الملل، کنفدراسیون بین‌المللی حقوق‌دانان، روشنفکران و متخصصین شروع به جمع‌آوری دادخواستها و نامه‌هایی در جهت انجام فراخوانی برای

گسترش حقوق دموکراتیک نمود.^{۱۰} طبقه بزرگ تحصیلکرده و دانشجو و طبقه تازه سیاسی شده فقرای شهری که توسط شبکه مساجد پشتیبانی شده و تحت نفوذ قرار داشتند ستون فقرات یک خط و مشی توده‌ای را فراهم ساخت.

در اوایل ۱۹۸۷، روزنامه نیمه رسمی اطلاعات یک مقاله فرمایشی و موهن را علیه (امام) خمینی، که در آن موقع در عراق به رژیم حمله می‌کرد، منتشر نمود. تظاهراتی توأم با تلفات بگونه‌ای پی در پی برگزار شد. از آن پس موقع برگزاری سوگواری سستی اربعین (شهادت) تظاهرات تکرار گردید و نیروهای مذهبی، لیبرال و چپ بتدریج علیه رژیم در کنار هم قرار گرفتند. (امام) خمینی (س) به فرانسه رفت، جایی که براحتی می‌توانست با رهبران انقلابی در ایران ارتباط برقرار کند، رهبری جبهه ملی لیبرال به توافقی با وی دست یافت، و امتیازات اعطایی شاه بسیار محدود بود و نیز خیلی دیر داده شد، اقدام شاه در تعیین شاهپور بختیار به عنوان نخست‌وزیر به اخراج وی از جبهه ملی انجامید. بختیار قادر به جلوگیری از بازگشت (امام) خمینی به ایران نبود. آیت الله حتی برای بسیاری از سکولارها، یک رهبر انقلابی نمادین گشته بود. در فوریه ۱۹۷۹ همافران نیروی هوایی برای انقلابیون در تهران قدرتی فراهم آوردند و نخست‌وزیر انتخابی (امام) خمینی، مهدی بازرگان، آغاز به کار کرد.

بعدها، حداقل تا سال ۱۹۸۳، انقلاب به طور پیوسته و فزاینده‌ای به سوی نوعی از رادیکالیسم مذهبی مطلق‌گرا که (امام) خمینی بدان باور داشت حرکت کرد. ابتداء، وزرای جبهه ملی استعفا دادند. سپس هنگامی که کارکنان سفارت امریکا از سوی دانشجویان پیرو خط امام به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۷۹ به گروگان گرفته شدند، بازرگان و وزیر خارجه وی ابراهیم یزدی ظاهراً به دلیل عدم توانایی‌شان برای آزاد ساختن گروگانها و ادار به استعفا شدند. ابوالحسن بنی‌صدر بعد از مدتی شغل خود را به عنوان رئیس‌جمهور تحویل گرفت اما قدرت وی در حال کاهش بود و در ژوئن ۱۹۸۱ برکنار گردید. حزب جمهوری اسلامی برای کنترل هیأت دولت و مجلس وارد عمل شد. این حزب یک مرتبه انحصار

واقعی حکومت را به دست آورد. اما حزب جمهوری اسلامی بعداً انسجام خود را از دست داد و شایعات فزاینده‌ای شنیده می‌شد که در میان گروه‌های حاکم در باب مسائلی چون اصلاحات ارضی بیشتر، قدرت شخصی و سیاست خارجی اختلاف افتاده است. در حالی که تندروهای مذهبی از نوع (امام) خمینی ابتدا در حال صعود بودند در اوایل ۱۹۸۳ محافظه‌کاران قدرت فراوانی به دست آورده و جلو اقداماتی را که در جهت اصلاحات ارضی و ایجاد یک انحصار در زمینه تجارت خارجی بود مسدود نمودند. نفوذ بازار و سایر طبقات متوسط در حال گسترش بود و حرکتی در جهت عادی‌سازی اوضاع سیاسی و کنترل مرکزی بر روی تندروهای مذهبی در حال انجام بود. عادی‌سازی (اوضاع) در سال ۱۹۸۵، در راستای تشویق ایرانیها و خارجیان برای مساعدت به سازندگی اقتصادی و نظامی علی‌رغم اختلافات شدید، ادامه داشت.

در میان آن دسته از تئوریهای انقلاب که دو تحول عظیم ایران در این قرن را روشن می‌سازند، تئوری منحنی جی (J) انقلاب از آن جیمز سی. دیویس (James c. Davies) و کالبدشناسی انقلاب کرین بریتون به چشم می‌خورند. دیویس عنوان می‌کند که انقلابها زمانی به وقوع می‌پیوندند که بعد از یک دوره رشد اقتصادی قابل ملاحظه یک دوره کوتاه، و تند و تیز انقباض و تنزل اقتصادی پدیدار شود. سی. ای. لابروس (C - E. Labrousse) قبلاً در توصیف انقلاب فرانسه عنوان کرده بود که این انقلاب بعد از یک دوره پیشرفتهای اقتصادی که به دنبال آن یک اُفت شدیدی اتفاق افتاد، به وقوع پیوست.^{۱۱} منحنی جی (J) دیویس شرایط پیش از انقلاب ایران در دهه ۱۹۷۰ را (با تجربه) مطابقت می‌دهد. انقلاب ۱۱ - ۱۹۰۵ نیز ممکن است با درجاتی کمتر با این مدل تطابق داشته باشد. چرا که عده‌ای از پژوهشگران دوره‌ای از رشد در اواخر قرن نوزدهم را مشاهده کرده‌اند که به دنبال آن مشکلات اقتصادی ناشی از ولخرجیهای شاه و متأثر از بحرانهای اقتصادی و سیاسی روسیه بعد از سال ۱۹۰۴ تجربه شده است.

غیر از مدل دیویس، یک الگوی تطبیقی دیگر که به بهترین وجهی با انقلاب

۱۹۷۸-۷۹ متناسب است گونه‌شناسی بریتون می‌باشد که بیشتر حالت توصیفی دارد تا توضیحی.^{۱۲} مشکلات سیاسی، اقتصادی و مالی یک رژیم باستانی و قدیمی که با روشی کهنه فرمان‌روایی می‌کرد و به زور می‌خواست خود را همتشین گروه‌های جدید نماید، در بحرانهای کوچکتر که مقدم بر انقلاب بود و هم‌چنین در انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ بوضوح مشاهده گردید. چنین بحرانهایی در اشکالی نسبتاً متفاوت، ویژگی و وضعیت مالی قبل از انقلابهای انگلستان (قرن هفدهم) و فرانسه (قرن هجدهم) بطور اخص بود که بریتون در باب آنها بحث کرده است. جدایی سیاسی روشنفکران و نخبگان از دربار (که شامل شخصیت‌های حکومتی نیز می‌گشت)، ویژگی ایران در دهه ۱۹۷۰ همانند روسیه در اوایل قرن بیستم بود. حرکت تدریجی و تا حدی غیر منتظره، از تظاهرات تا انقلاب که بریتون آن را به عنوان خصلت انقلابهای مورد مطالعه خویش عنوان می‌کند در خصوص ویژگی‌های هر دو انقلاب ایران نیز صادق است. تا اواخر تابستان ۱۹۷۸، بعد از برگزاری تظاهرات بسیار بزرگ و شورش‌های عظیم، اکثریت روشنفکران ایران بر این رأی بودند که نهضت پایان یافته و با توجه به وعده‌های شاه بویژه در خصوص انتخابات آزاد، به هدف خویش در خصوص آزادی دست پیدا کرده است و اشخاص زیادی که به جناح (امام) خمینی نهضت نزدیک بوده‌اند گفته‌اند که او و پیروانش انتظار نداشتند شاه به این زودی سرنگون شود.

انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ ایران تا حدی با الگوی رادیکالیزه شدن روبه رشد موجود در تمام چهار انقلاب مورد بررسی بریتون نیز مطابقت دارد. قرار دادن (امام) خمینی در مقیاس چپ یا راست کار آسانی نیست. از یک سو، وی به اعمال ظاهر متون مقدس باور داشت (البته به استثنای زمانی که او را قانع نمی‌کرد) و از سوی دیگر، او نه تنها یک ضد امپریالیست دو آتشه بویژه در خصوص ایالات متحده و اسرائیل بود بلکه همچنین شخصی بود که نگران حال مستضعفین بود. این نگرانی در برنامه‌هایی چون تهیه مسکن شهری و خدمات رسانی دولتی نمایان شده بود. شاید صفت «مردمگرا» (Populist)

نزدیکترین صفت سیاسی در این خصوص باشد. چراکه این واژه در تاریخ امریکا به طور همزمان ویژگیهای چپ‌گرایانه و راست‌گرایانه و اجزای بیگانه هراسی و احیاناً بنیادگرایانه را به طور ضمنی در خود جای داده است. شورشهای پوپولیستی که در غرب برای کارگران فرودست جذابیت داشته است بعضی اوقات تبدیل به جنبشهای خودکامگی و حتی فاشیستی گردیده است و عده‌ای بر این نظرند که یک چنین تحولی در ایران اتفاق افتاده و یا در حال وقوع است.^{۱۳*}

بریتون در گونه شناسی انقلاب خود مدعی است که طی دوره ترمیدور جزء رادیکال (انقلاب) محو می‌شود. در این دوره دولت فضیلت و عدالت، مالیات بیش از اندازه‌ای از اکثریت مردم می‌گیرد در حالی که آنها به روشهای ملایمتر برای مدت زیادی عادت کرده بودند. به دنبال این حرکت ضد رادیکالی، یک حکومت خودکامه و معمولاً نظامی حاکم می‌شود، در فرانسه ناپلئون دیکتاتوری را حاکم نمود و در روسیه، استالین جایگزین سیاست نپ (NEP) شد. هیچکدام از این مراحل تا اوایل سال ۱۹۸۶ در ایران اتفاق نیفتاده است اما هر دو مرحله محتمل الوقوع می‌باشند. ایران گامهای بلندی به طرف عادی‌سازی روابط اقتصادی و سیاسی با رژیمهایی که به لحاظ ایدئولوژیک با آنها فاصله زیادی دارد، برداشته است در این زمینه ترکیه، پاکستان و برخی کشورهای غربی و اروپای شرقی قابل توجه می‌باشند. هر چند بسیاری از سیاستهای داخلی و خارجی ایران ملایمت پیدا نکرده است، افزایش قدرت جناح محافظه‌کار در حکومت و ادغام اعلام شده سپاه پاسداران در نیروهای مسلح^{**} ممکن است علائم ترمیدور آینده باشد. با پیدایش تاریخ اجتماعی، توضیح و تبیین انقلابها بسیار کلیتر از مقایسه‌های پدیدار شناسانه بریتون شده است. هر چند انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ در گفتمان تعلیل

(* چنین تحلیلی حاکی از عدم آشنایی عمیق با ماهیت واقعی انقلاب اسلامی و نارسایی چهارچوبهای ثوریک غربی برای تبیین آن است. (م)

(**) منظور نویسنده از چنین ادغامی روشن نیست و همین طور این ادعا فاقد سندیت است. (م)

اجتماعی - اقتصادی قابل توضیح است، اما ایران کمتر به نحو تمام و کمال با بیشتر طرح‌های تطبیقی اجتماعی - اقتصادی موجود در مقایسه با منحنی اساسی جی (J) و یا گونه‌شناسی متنوع‌تر بریتون تطابق دارد. نزدیکترین مدل اجتماعی - اقتصادی انقلاب به (تحلیل) تجربه ایران، بدون (در نظر گرفتن) اصلاحات علمی یا جرح و تعدیلاتی که اخیراً در آن انجام شده است، شبیه یک فرمول مارکسیستی است.^{۱۴} فرض اساسی این فرمول بدین قرار است که انقلاب زمانی اتفاق می‌افتد که روابط تولید - بویژه کنترل و مالکیت ابزارهای اصلی جامعه برای تولید - تغییر می‌کند و جذب این نظم اقتصادی جدید در ورای توانایی اشکال قدیمی قدرت سیاسی و سازمان دولت می‌باشد. این وضعیت اساساً قبل از هر دو انقلاب ایران ایجاد شده بود.

طی انقلاب ۱۱ - ۱۹۰۵ فاصله اکثریت گروهها و طبقات تعیین‌کننده اقتصادی - طبقه در حال رشد تجار بزرگ و متوسط، ملاکان، بویژه آنهایی که محصولات فروشی آنها در حال رشد بود و خوانین قبایل - از یک سو و سلسله قاجار از سوی دیگر در حال افزایش بود. شاه کار چندانی برای ایجاد شرایطی که در آن تجارت توان رشد داشته باشد انجام نداد یا سعی چندانی در خصوص تقویت دولت جهت محدودسازی سلطه خارجی به عمل نیاورد. همچنین، قاجارها هیچ استراتژی برای افزایش وفاداری علما نداشتند، بلکه بر عکس سلطنت از یک سو به عوامل نارضایتی علما بیشتر دامن زد و از سوی دیگر از رشد قدرت مستقل آنها نیز جلوگیری نکرد. هر چند هنوز ایران یک بورژوازی قدرتمندی در شکل مدرن آن نداشت، گروههایی که منافع آنان در عقلایی کردن اقتصاد، تشویق تجارت و تولید و کاهش کنترل خارجی بود، به لحاظ اندازه و میزان نفوذ در حال رشد بودند. آخرین شاهان قاجار سرمایه‌های دولت را برای فراهم کردن یک زندگی لوکس و انجام مسافرت‌های خارجی برای برگزیدگان دربار و اعضای خانواده سلطنتی حیف و میل می‌کردند.

در انقلاب ۷۹ - ۱۹۷۸ منازعه بین طبقات بزرگ و حکومت خودکامه روشن‌تر بود.

سیاست قاجار در خصوص نوسازی به ایجاد یک قشر قابل ملاحظه تحصیلکرده در جامعه مساعدت کرد. بسیاری از اعضای آن بوروکرات و تکنوکرات گشتند و افراد خارج از این قشر وارد حرفه‌ها، هنرها یا صنعت خصوصی شدند. همچنین بسیاری از صنعتگران برخاسته از رده‌های پایین بازار بودند. علاوه بر نارضایتیهای کارگران و کارگران فرودست از امتیازات رو به رشد خارجیان و ثروتمندان، طبقات جدید و نسبتاً برخوردار متوسط و بالا دست و بازاریان ثروتمند نیز نارضاضی بودند. آینده اقتصادی آنها اغلب به شکل مستبدانه و غیر عقلایی از طریق صدور حکمی از بالا تعیین می‌شد، و این در حالی بود که آنها از کل فرایند مشارکت واقعی در اداره امور خودشان و فرایند سیاسی حذف می‌شدند. موفقیتها و شکستهای نوسازی، طبقات مختلفی از فقرای شهری گرفته تا طبقات متوسط جدید به جای نهاد که با حکومت خودکامه سازگار نبودند و چنین تضادهایی همچنین از سوی اقلیتهای ملی احساس می‌شد که به لحاظ اقتصادی تحت ستم بوده و زبان و فرهنگ آنها مورد انکار قرار می‌گرفت.

نارضایتیهای متعدد در دو کوشش ایدئولوژیک اصلی تجلی یافت که قبلاً در مرحله بدوی انقلاب ۱۱ - ۱۹۰۵ موجود بوده است: تمایل لیبرالی یا چپ‌گرایانه برای غربی کردن، و خواست اسلامی برای بازگشت به اسلام اصیل، بریژه آنگونه که توسط آیت الله خمینی و اطرافیان او تفسیر می‌شد. آیت‌الله خمینی و اطرافیان او غلبه نمودند. بنابراین، این انقلاب به انقلاب اسلامی ملقب شد. اما ناسازگاریها و مخالفتهایی که منجر به انقلاب شد حداقل به همان اندازه صبغه فرهنگی، صبغه اجتماعی - اقتصادی نیز داشت. ۱۵

مقایسه انقلابهای ۱۱ - ۱۹۰۵ و ۷۹ - ۱۹۷۸ با همدیگر می‌تواند کمک زیادی به فهم ما از ایران قرن بیستم بنماید و به همان اندازه به مقایسه آن دو با پارادایم‌های فراهم آمده توسط پژوهشگران غربی مساعدت کند. هر چند نکات تشابه و افتراق فراوانی می‌تواند خاطر نشان شود، مهمترین وجه مقایسه ممکن است به عنوان یک پارادوکس ظاهری

تیین شود: انقلاب مشروطه منجر به یک قانون اساسی و شکل حکومت تقریباً به سبک و سیاق غرب گردید در حالی که انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ بعد از پنجاه سال نوسازی اتفاق افتاد و منجر به یک جمهوری به سبک و سیاق اسلامی و یک قانون اساسی که بر اسلام پافشاری می‌کرد شد. این امر یک افتراق ساده بین دو قانون اساسی نیست. انقلاب ۱۱-۱۹۰۵ برخی از امور را سکولار می‌کرد در حالی که انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ علی‌رغم غربی شدن کلیه امور که از قبل به وقوع پیوسته بود، به اسلامی کردن می‌پرداخت. مطمئناً انقلابیون در دهه اول و دهه هشتم این قرن برای نفی خودکامگی، استقرار یک دموکراسی با ثبات، و قانون اساسی جنگیده بودند، بنابراین آرمانهای هر دو دهه تشابه فراوانی داشت. با این حال ایدئولوژیهای رهبران انقلابی در این دو انقلاب کاملاً متفاوت بود. چرا؟

پاسخ به این سؤال به طور قابل توجهی در ماهیت دشمن متصور برای هر کدام از گروههای انقلابیون نهفته است. در ۱۱-۱۹۰۵ آنها در حال جنگ علیه یک رژیم و سلطنت سنت‌گرا بودند که تلاش بسیار قلیلی در باب نوسازی و یا اصلاحات سودمند انجام داده بود. بنابراین اصلاحگران غیر روحانی و همچنین برخی روحانیون آزادیخواه به آسانی باور کردند که تقلید از پاره‌ای راه و رسمهای غربی تنها راه مبارزه با غرب متجاوز است. اصلاحگران خواهان سبک غربی ارتش، اصلاحات قانونی، حکومتی کاملاً سازمان یافته و توسعه اقتصادی مدرن شدند. هنگامی که بعد از جنگ روسیه-ژاپن قوانین اساسی مورد توجه و علاقه واقع شد، ایده اقتباس یک قانون اساسی در راستای محدود ساختن خودکامگی و دستیابی به راز قدرت غرب به شدت قوت گرفت.

هر دو بخش قانون اساسی ۷-۱۹۰۶ ایران (که تا ۱۹۷۹ معتبر بود) عمدتاً از قانون اساسی بلژیک اقتباس شد. قصد این بود که یک سلطنت مشروطه با قدرت بسیار محدود و یک نخست‌وزیر و کابینه‌ای که می‌بایست مورد تأیید پارلمان قرار می‌گرفت و همین‌طور تضمیناتی برای آزادیهای اساسی به وجود آید. رهبران انقلابی در ۱۱-۱۹۰۵

الگوی خود را در لیبرالیسم و مشروطه‌گرایی به سبک غرب یافتند و بسیاری از علما به اقتباس قانون اساسی پشتگرم شدند، برخی دیگر همگام با آشکار شدن مفاهیم سکولارسازی کنار کشیدند و بسیاری سعی نمودند ابعاد اصلی غربی سازی را مسدود نمایند.^{۱۶} اما رشد نیروهای بورژوازی جدید و ایده‌های سکولاریستی تا دهها سال بعد از ۱۹۱۱ تداوم یافت.

در ۷۹ - ۱۹۷۸ دشمن متصور، تغییر یافت و واکنش ایران متفاوت بود. سلطنت پهلوی به مدت پنجاه سال غربی کردن ایران را پیش برد. در آن دوره عرفها، باورها و امتیازات ویژه نه تنها علما بلکه بسیاری از بازاریان، روستاییان، عشایر و فقرای شهری مورد تهاجم واقع شد. سلسله پهلوی به عنوان ابزار غرب یا قدرتهای غربی و در رأس آنها ایالات متحده و اسرائیل تلقی شد. ایرانیان نتوانستند برای مدت زیادی ارتش قدرتمند، سبک غربی صنایع و قواعد حقوقی و سیستم‌های آموزشی جدید را به عنوان راه‌حلهایی برای مسائل ایران بپذیرند. حتی قانون اساسی لیبرال در معرض دست کاریهای مستبدانه بود. رژیم بسیار غربی به نظر می‌آمد و ایرانیان شروع به جستجوی ریشه‌ها نموده و بازگشت به ارزشهای «اصیل» ایرانی و یا اسلامی را آغاز کردند. قرائت جدیدی از ناسیونالیسم که ارزشهای لیبرالی را به دوره پیش از اسلام نسبت می‌داد - و توسط روشنفکرانی چون میرزا آقاخان کرمانی در قرن نوزدهم و احمد کسروی در قرن بیستم مورد شرح و بسط قرار گرفت - در مقیاس وسیعی توسط شاهان پهلوی به خدمت گرفته شده بود. شاهان پهلوی اصول ما قبل اسلام را در سخنرانیهای خود و سبکهای معماری ترویج می‌نمودند و محمد رضا یکسری جشنهای موهومی در باب دو هزار و پانصدمین سالگرد ساختگی پادشاهی ایران به راه انداخت و به نحو بی‌ثمری مبدأ تقویم ایران را از تاریخ هجرت (حضرت) محمد به تاریخ پایه‌گذاری سلسله پادشاهی پیش از اسلام ایران تغییر داد.

هر چند بسیاری از ایرانیان تحصیلکرده به نسخه‌های لیبرالی و یا چپ‌گرایانه خویش

از ناسیونالیسم غربی چسبیده بودند، از دهه ۱۹۶۰ برخی از روشنفکران، بازگشت به ایده‌های جدیدی را آغاز کردند. جلال آل احمد در مقاله معروفی به «غرب زدگی» حمله کرد. او بر این باور بود که ایرانیان باید بیشتر به راه و رسمهای خودی و شرقی توجه نمایند. سپس وی سعی نمود برای خودش اسلام را مجدداً کشف کند، هر چند ارزیابی انتقادی وی از سفر حج خودش در باب اینکه او در این زمینه توفیق یافته باشد ایجاد تردید می‌کند. در همین حال اپوزیسیون روحانی و مذهبی رشد کرد. این رشد از طریق انتشار مقالات جدید و تجدید چاپ آثار اصلاحگران مذهبی با دیباچه‌های نو، همچون تجدید چاپ آثار جمال‌الدین افغانی و آیت الله نائینی که در سال ۱۹۰۹ اولین دفاع مستدل مذهبی از نظام مشروطه به سبک غرب را نوشته بود انجام می‌شد. سازمان مجاهدین خلق با الهام از خطیب و قهرمان انقلابیون پیشرو اسلامی، علی شریعتی، (م. ۱۹۷۷) تفاسیر جدیدی از اسلام را با ایده‌های سوسیالیستی ترکیب نمود.*^{۱۷} به هیچ کدام از این گروهها و یا افراد نباید عنوان «بنیادگرا» و یا حتی «سنت‌گرا» داد. بسیاری از آنان می‌خواستند از شرور به هم مرتبط استبداد داخلی و «غرب زدگی» - که وابستگی اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی به غرب است - رهایی یابند.

شمار فزاینده‌ای از ایرانیان قرائت‌های مترقی یک ایدئولوژی اسلامی، در شکل بازگشت به ارزشهای خودی و نبرد با غربی شدن را برگرفتند. بسیاری از عقاید لیبرال و حتی چپ‌گرایانه در لایه‌های مختلف تجدید حیات اسلامی یافت می‌شد. عقاید لیبرال توسط مهدی بازرگان و آیت الله شریعتمداری نمایندگی می‌شد که هر دو آنها در انقلاب اهمیت داشتند. تفاسیر مترقی از اسلام ریشه در آرای آیت الله طالقانی که شخصیتی

(* اظهار نظر نویسنده در این خصوص محل تردید جدی است چرا که اولاً آغاز کار ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق قبل از طرح و گسترش تفکر دینی علی شریعتی بوده است و ثانیاً علی شریعتی در پی ترکیب تفاسیر جدید اسلامی با ایده‌های سوسیالیستی نبوده و تمام تلاش وی معطوف به احیای ابعاد ایدئولوژیک اسلام اصیل بوده است. (م)

مردمی بود و شریعتی و تفاسیر چپ‌گرایانه عمدتاً برخاسته از مجاهدین (خلق) داشت. بسیاری تا سالهای ۹-۱۹۷۸ همچنان به حمایت خود از اجرای قانون اساسی ۷-۱۹۰۶ ادامه دادند، اگر چه آنها بر اجرای ماده ناظر بر (تشکیل) هیأتی مرکب از حداقل پنج نفر از علما برای تضمین مطابقت قوانین با شریعت، تأکید داشتند.

حتی تفاسیر آیت الله خمینی، که در نهایت غلبه یافت، علی‌رغم تأکیدات بنیادگرایانه آن بر اخلاقیات و جزئیات مبتنی بر قرآن، در واقع سنتی نبود. این تفاسیر شامل اجزای جدید ایدئولوژیکی متناسب با یک انقلاب اسلامی و حکومت مستقیم توسط روحانیون بود. برای تشیع نظریه (امام) خمینی مبنی بر حکومت مستقیم روحانیون تازگی داشت. این نکته نه تنها به وسیله پژوهشگران غربی از جمله من، بلکه همچنین توسط یک حامی مسلمان (امام) خمینی خاطر نشان شده است.^{۱۸} پیروزی قرائت مطلق‌گرایانه امام خمینی از اسلام، در حالی که به نظریه‌های موجود در باب قدرت علما، نظریه حکومت مستقیم را اضافه می‌نمود، به این دلیل نبود که بیشتر مردم واقعاً این را به قرائتهای لیبرال‌تر و یا مترقی‌تر متفکرین اسلامی روحانی و غیر روحانی دیگر ترجیح دادند بلکه به این دلیل بود که در کنار مطلق‌گرایی نظری، کاریزمای وی و ویژگیهای رهبری او مؤثر بودند، (امام) خمینی سازش‌ناپذیرترین مخالف پهلوی، نظام پادشاهی، کنترل خارجی و سلطه فرهنگی بود.

ما بین جهان‌بینی مانوی* (امام) خمینی و سایر متفکران مسلمان و پدیده گسترده‌تر جهان سوم‌گرایی (Third Worldism) تا حدی همگرایی وجود دارد. دیدگاه مانوی (ثنویت‌گرایانه)، جهان را به صورت دو بخش وسیع مسلمین تحت ستم و بر حق از یک سو، و ستمگران غربی و یا وابسته به غرب از سوی دیگر مشاهده می‌کند و ایدئولوژی کلیتر جهان سوم به نحو مشابهی خود را از نظر اقتصادی استعمار شده و به لحاظ

* اشاره به بینش ثنویت‌گرایانه مانی مبنی بر تضاد خیر و شر. (م)

فرهنگی استعمار شده توسط یک غرب امپریالیست می‌بیند. چنین تصوراتی از «ما» و «آنها» و یا از جهان سوم و غرب، اهمیت مسائل داخلی، طبقه و سایر تعارضات درون هر فرهنگی را کمتر نشان می‌دهد. شریعتی، بنی‌صدر، قطب‌زاده و دیگران مستقیماً تحت تأثیر عقاید مختلفی از جهان سوم گرایی از جمله تئوری وابستگی متأثر از مارکسیسم و افکار فرانتس فانون قرار داشتند.^{۱۹} آمیزه مانویت سکولار جدید، اسلام «سنتی» و دشمنی سازش‌ناپذیر با نظام پادشاهی، وابستگی و امپریالیسم یک ایدئولوژی ساخت که انقلابیون را از ستمگران غربی و غربی شده متمایز می‌کرد. همچنان که ایدئولوژی مشروطه ۱۹۰۶ انقلابیون را از خودکامگان سنتی و غیرنوساز متمایز می‌نمود.

آمیزه اسلام و جهان سوم گرایی، با مشرب ضد غربی و ضد امپریالیستی بویژه در بین دانشجویان و آن بخشهایی از جمعیت شهری که یا فقیر و یا در اقتصاد سنتی بودند مطابقت می‌کند. انقلابیون در ۱۱-۱۹۰۵ از تعدیات روسیه و بریتانیا ناراضی بودند ولی خشم اصلی آنها مستقیماً علیه سلطنت قاجار و عدم توانایی آن برای سازماندهی به یک دولت و ملت قوی و کارآمد بود. اگر چه خشم انقلابیون در ۷۹-۱۹۷۸ باز علیه یک سلطنت و یک شاه بود، ولی قضایا با انقلاب مشروطه فرق می‌کرد. (در انقلاب اسلامی) شاه به عنوان یک ابزار سر به راه غرب تلقی می‌شد که کنترل وی بر فرهنگ و اقتصاد، بگونه‌ای تهاجمی‌تر از حادثترین وضعیت سال ۱۹۰۵ بر ایران سایه افکنده بود. ایرانیان متعلقات غربی را با گرفتاری خود مرتبط می‌دانستند و آنها فکر می‌کردند که مسائل فرهنگی و اقتصادی آنها تنها از طریق بازگشت به آنچه آنها به عنوان راه و رسمهای ناب اسلامی تلقی می‌کردند قابل حل است. بنابراین بیش از هر چیزی، توجه به رشد سریع و استثمار نفوذ غرب، حکام غربی ساز و اشکال جدید امپریالیسم در دوره مداخله می‌تواند این معما را حل کند که چرا واکنش (ایرانیان) در انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ در مقایسه با انقلاب ۱۱-۱۹۰۵ ضد مدرنتر و به لحاظ اسلامی سنت‌گرایانه‌تر بوده است.

یادداشتها:

(۱) ر.ک:

Gene R. Garthwaite, **Khans and Shahs: The Bakhtiari in Iran** Cambridge, England: Cambridge University Press, 1983. and "Khans and Kings: The Dialectics of Power in Bakhtiari History," in M. Bonine and N. Keddie, eds., **Modern Iran**, Albany: State University of New York Press, 1981; 159 - 72; Willem M. Floor, "The Political Role of the Lutis in Iran," in *ibid.*, 83 - 95; Ervand Abrahamian, **Iran between Two Revolutions** (Princeton: Princeton University Press, 1982; John Malcolm, **The History of Persia**, London: J. Murray, 1815; and N.R. Keddie, **Roots of Revolution**, (New Haven: Yale University Press, 1981, chaps. 2-3.

برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به مقالات انسانشناسانه متعدد در خصوص عشایر ایران.

(۲) بویژه ر.ک:

Juan R. Cole, "Imami Jurisprudence and the Role of the Ulama: Mortaza Ansari on Emulating the Supreme Exemplar," in Nikki R. Keddie, ed., **Religious and Politics in Iran** New Haven: Yale University Press, 1983, pp.33 - 46; and Mortaza Ansari, *Sirat an-Najat*, n.p., 1300/1883.

(۳) در خصوص روستاییان و انقلاب ر.ک:

N.R. Keddie, "Iranian Revolutions in Comparative Perspective," *American Historical Review* 88 1983, 576 - 98; 583 n. 5.

(۴) بویژه ر.ک:

Hamid Algar, **Mirza Malkum Khan**, Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1973; Nikki R. Keddie, "Sayyid Jamal al - Din "al - Afghani", Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1972; and Mangol Bayat, **Mysticism and Dissent: Socio - religious Thought in Qajar Iran** Syracuse: Syracuse University Press, 1982.

منابع فارسی فهرست شده است در:

N.R. Keddie, "Iranian Revolutions...", 584 n.6.

5- N.R. Nikki R. Keddie, **Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891 - 1892**, London: Frank Cass, 1966.

منابع فارسی، فرانسه، روسی و انگلیسی در همین منبع نقل شده است.

6) Richard W. Cottam, **Nationalism in Iran**, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979; and Keddie, **Roots of Revolution**, *passim*.

۷) دگرگونی در طرز تلفیهای ایرانیان در این زمان مطابق اسناد مربوط به ایران در دفتر خارجی بریتانیا آشکار است. ر.ک:

N.R. Keddie, "Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism," in N. R. Keddie, ed., *Iran: Religion, Politics, and Society*, London: Frank Cass, 1980; 13-52.

۸) ادبیات متنوعی به زبان فارسی در خصوص این انقلاب وجود دارد که آثار کلاسیک ارزشمندی از ناظم‌الاسلام کرمانی، احمد کسروی، مهدی ملکزاده و سید حسن تقی‌زاده و همین‌طور کارهای اساسی عمده‌ای از فریدون آدمیت و هما ناطق را شامل می‌شود. برای (مطالعه) کتابهای اصلی انگلیسی ر.ک:

Edward G. Browne, *The Persian Revolution of 1905 - 1909* Cambridge, England: Cambridge University Press, 1910; and Robert A. McDaniel, *The Shuster Mission and the Persian Constitutional Revolution*, Minneapolis: Bibliotheca Islamica, 1974.

برای آثار جدیدتر ر.ک:

chap. 3 n. 5 of this Volume.

۹) این کتاب در سال ۱۹۰۹ توسط آیت الله نائینی نوشته شد. علی‌رغم تأکید حامد الگار و دیگران، من کتابی به فارسی و یا غربی که قبل از انتشار آن با مقدمه آیت الله طالقانی در سال ۱۹۵۵ به آن استناد کرده باشد مشاهده نکرده‌ام. ر.ک:

Algar, "The Oppositional Role of the Ulama in Twentieth - Century Iran," in Nikki R. Keddie, eds., *Scholars, Saints, and Sufis*, (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1972, 231-55.

نائینی ظاهراً بعد از مدت کوتاهی از انتشار کتاب عقب‌نشینی کرد. مراجعه کنید به:

Abdul Hadi Ha'iri, *Shi'ism and Constitutionalism in Iran*, Leiden: Brill, 1977, 124, 158.

۱۰) وقایع اقتصادی و سیاسی دهه ۱۹۷۰ در این منبع مورد بررسی قرار گرفته است:

F. Halliday, *Iran: Dictatorship and Development* Harmondsworth: Penguin, 1979; R. Gr'am, *Iran: The Illusion of Power*, London Croom Helm, 1979; and Keddie, *Roots of Revolution*, chap. p.7.

(۱) ر.ک:

Davies, "Toward a Theory of Revolution," in James Chowning Davies, ed., *When Men Revolt and Why*, New York: Free Press. 1971; 137 - 47; Crane Brinton, *The Anatomy of Revolution*, rev. ed: London: Vintage Books, 1965; and G - E. Labrousse, *La Crise de l'e'conomie Francaise a'fin de l'ancien r'egime et au de'but de la r'evolution* Paris: Presses Universitaires de France, 1944), introduction.

۱۲) جیمز بیل به ارتباط بین آرای بریتون و رویدادهای ۹ - ۱۹۷۸ عنایت داشته است. ر.ک: به اثر او با عنوان:

"Power and Religion in Revolutionary Iran," *Middle East Journal* 36, 1982: 22 - 47, esp. P.30.

در خلاصه‌ای که بریتون در کتاب خود کالبدشناسی انقلاب از الگوی چهار انقلاب چهار انقلاب بزرگ ارائه می‌دهد تطابق این مطلب آشکار است. ر.ک:

The Anatomy of Revolution. 250-51

۱۳) مقایسه خمینیسم و جنبشهای سوسیالیست ملی در این منابع یافت می‌شود:

Richard W. Cottam, "The Iranian Revolution," in Juan R.I. Cole and Nikki R. Keddie, eds., *Shi'ism and Social Protest* New Haven: Yale University Press, 1986; and Said Amir Arjomand,

"Iran's Islamic Revolution in Comparative Perspective," *World Politics*, April 1986.

۱۴) دیدگاه اساسی مارکس و انگلس، با تغییراتی در آثار چندی بعد از مانیفست کمونیست بیان شده است. کارهای تتوریک متأخر در باب مطالعه تطبیقی انقلاب که متأثر از مارکس می‌باشند شامل آثار تدا اسکاچپول، چارلز تیلی، اریک هابزبام، جرج رود و برینگتون مور می‌باشد. هر چند این آثار عناوین متنوعی را شامل می‌شود حرف زیادی بیش از مارکس در خصوص نوع نیروهایی که در ایران منتهی به انقلاب می‌شوند برای گفتن ندارند. اسکاچپول برخی از نظریات خود را به دنبال انقلاب ایران تعدیل کرده است. ر.ک:

T. Skocpol, "Rentier State and Shi' Islam in t'e Iranian Revolvtion, *Theory and Society* 11 1982; 265 - 83, with comments by Eqbal Ahmad, Nikki R. Keddie, and Walter L. Goldfrank in *ibid.*, PP. 285 - 304.

۱۵) علاوه بر کتب نقل شده به وسیله گراهام و هالیدی ر.ک:

Nikki R. Keddie and Eric Hooglund, eds., *The Iranian Revolution and the Islamic Republic*, Washington, D.C.: Middle East Institute in cooperation with Woodrow Wilson International Center for Scholars, 1982, PP 127 - 31; Shaul Bakhash, *The Reign of the Ayatollahs*, New York: Basic Books, 1984; and Gary Sick, *All Fall Down*, New York: Random House, 1985.

۱۶) اختلاف نظر بر سر نقش علما در انقلاب ۱۱ - ۱۹۰۵ در این منبع بحث شده است:

Kiddie, "Iranian Revolutions," 594, n. 17.

۱۷) در خصوص این روشنفکران ر.ک:

Keddie, *Roots of Revolution*, chapter 8, part of which is by Yann Richard. It includes the most important Persian references.

18) Kalim Siddiqui et al., *The Islamic Revolution: Achievements, Obstacles, and Goals* London:

Open Press in association with the Muslim Institute, 1980, pp. 16 - 17.

این منبع شامل مهمترین مراجع و منابع فارسی است. هر چند برخی از علمای ضفویه در خصوص حکومت علما سخن گفته‌اند، ولی آنها هنوز انتظار داشتند که یک شاه در زمینه‌های نظامی و سایر امور رهبری کند.

19) Gregory Rose, "Velayat-e Faqlh and the Recovery of Islamic Identity in the Thought of Ayatollah Khomeini," in Nikki R. Keddie, ed., *Religion and Politics in Iran*, New Haven: Yale University Press, 1973), 166 - 88. Also see Nikki R. Keddie, "Islamic Revival as Third Worldism," in J. - P. Digard, ed., *Le cuisinier et le philosophe: Hommage a Maxime Rodinson*, Paris: G - P. Maisonneuve et Larose, 1982, 275 - 81 [reprinted in this volume].

بسیاری از سخنرانیها و کارهای امام خمینی (س) در این منبع ترجمه شده است:

Hamid Algar, ed., *Islam and Revolution: Writings and Declarations of Imam Khomeini* Berkeley. Mizan Press. 1981.